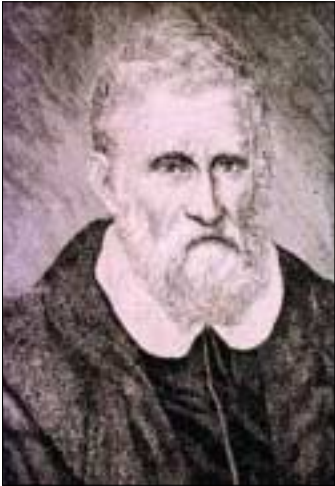




ایران در سفرنامه مارکوپولو

جمال رزمجو



می‌شد. کاخ‌های کوچک و بزرگ نیز در نقاط مختلف باغ وجود داشت که همه با نقاشی‌های زیبا و پرده‌های ابریشمین و کارهای دستی کم نظیری تزیین شده بود. به وسیله نهرهای باریکی که در این ساختمان‌ها حفر شده بود، آب زلال، شیر، شراب و عسل به هر طرف جاری بود و ساکنان این کوشک‌ها را دوشیزگان زیباروی و خوش اندامی تشکیل می‌دادند که کاری جز آوازخوانی و رقص و موسیقی نداشتند. او در اینجا تعداد زیادی غلام نیرومند داشت که همچون پیروی مسلمانان از پیامبرشان از پیر کوهستان پیروی می‌کردند. آنها در کسوت حشاشینون رسالت مهمی به عهده داشتند.

آنها ابتداء دسته دسته با تریاک بی‌هوش می‌شدند و سپس به بهشت موصوف راه می‌یافتند. وقتی که پیر کوهستان برای سر به نیست کردن کسی احتیاج به یکی از غلامان خود داشت دستور می‌داد تا او را دوباره به کمک تریاک به حالت خلسه برده او را از بهشت خارج کنند. بازگشت به باغ منوط به انجام دستور می‌شد و مرد بی‌نوا برای رسیدن به مقصود به هر کاری تن می‌داد. در سال ۱۲۶۲ میلادی هلاکوخان پیران شد که به زندگی پیر کوهستان و فرقه اش پایان دهد. سپاه بزرگی ۳ سال تمام کاخ وی را در محاصره داشت و سرانجام موفق به تسخیر آن شد. پیر کوهستان و پارتاش کشته شدند و کاخ و باغ سحرانگیز با خاک یکسان گردید.

البته سفرنامه وی وجهی آسیب‌شناختی نیز دارد، مارکو که پس از جنگ‌های صلیبی متولد شده بود متنازراً پیش‌فرض‌های غربیان درباره اسلام و پیامبر (ص) بود. وی در مواردی بی‌اخلاقی‌هایی نظیر دزدی را که در سرزمین‌های اسلامی مشاهده می‌کرد به این محمدی نسبت داده است. او شناخت دقیقی از بینش مسلمانان و فرقه‌های موجود نداشت، مثلاً دیانت اسماعیلیان المصوت را محمدی می‌خواند به این ترتیب چنین متبادری می‌شود که بین خشونت‌های پیروان حسن صباح و آیین محمدی ارتباطی وجود دارد. تمایلات مسیحی او نیز در اثرش نمود آشکار دارد. مثلاً در ارتباط با سقوط خلافت آل عباس و تسلیم خلیفه المستعصم می‌گوید خلیفه پس از دیدن معجزات و کرامات کفاشی مسیحی (جنیند کوه از جای) قلبا مسیحی شد و زیر لباس خود صلیب می‌آویخت، پس از مرگش این صلیب را بر گردنش یافتند.

بهترین بازها و مهم‌ترین پرده‌های دنیا یافت می‌شوند. دقتش درباره کرمان به آن جهت بود که ۳ بار از این شهر عبور کرد. کرمان در آن زمان از رفاه نسبی برخوردار بود و اهمیت استراتژیک داشت. این شهر پس از ایلخانان، در زمان تیموریان و صفویان میزبان کمپانی‌های هلندی و انگلیسی هند شرقی شد.

وی پس از کرمان از شهر بزرگی به نام «کمدی» نام می‌برد. ویرانه‌های این شهر در دوره جدید در شمال جیرفت شناسایی شد. ظاهر ادراپی حملات مکرر مغول‌ها این شهر رونق خود را از دست داد. دشت هرگز نیز در سفرنامه مارکو مورد توجه قرار می‌گیرد. این ناحیه محل داد و ستد بازرگانان خلیج فارس بود. مارکو به رونق آن در ارتباط با تجارت هندی اشاره کرده و از کشتی‌های بزرگ مملو از ادویه، مروارید، پارچه، سنگ‌های قیمتی و اجناس دیگر یاد می‌کند.

شرح وی درباره هرزم یکی از بخش‌های مهم درباره ایران است. او می‌گوید: «کشتی‌های که در هرزم ساخته می‌شود برای بحری‌پیمایی خیلی خطرناک است و مردمی که با آن سفر می‌کنند همیشه در معرض خطرند. علت آن این است که سازندگان در ساختن کشتی هیچ میخ به کار نمی‌برند، زیرا چوبی که برای ساختن کشتی به کار می‌رود چنان سخت است که در صورتی که بخواهند میخ در آن فرو کنند مانند ظروف سفالین از هم می‌ترکد خود میخ هم گاهی می‌شکند یا خم می‌شود بنابراین دو انتهای الوارها را با کمال دقت سوراخ می‌کنند بعد میخ‌های چوبی محکمی در آن سوراخ‌ها فرو برده و سر میخ‌ها را با طناب‌های محکمی به هم می‌بندند به این صورت دماغه کشتی یا عقب کشتی به یکدیگر متصل می‌شود. برای محافظت نه کشتی‌ها نیز قیر یا زفت به کار نمی‌برند بلکه با یک نوع روغن ماهی روغن مالی کرده سپس با فتالنه شاهدانه یا کتان یا کنف درزها را پر می‌کنند. کشتی‌ها فقط دارای یک دکل، یک سکان و یک عرشه هستند. لنگرشان آهنی نیست در نتیجه در هوای طوفانی کشتی‌ها به طرف ساحل رانده شده و با برخورد به سنگ‌های ساحلی خرد می‌شوند. ساکنان این محل مسلمان و سیه چرده‌اند... باخرمای مخلوط به مواد دیگر یک نوع شراب خوبی می‌سازند.

کسانی که عادت به شرب مسکرات ندارند اگر کمی از آن بنوشند فوری اسهال می‌گیرند، اما پس از بهبود به مزاجشان سازگار می‌شود و آنها را فرقه می‌کنند غذای مردم بومی اینجا با غذای ما متفاوت است. با نان گندم و گوشت سروکاری ندارند و بیشتر غذایشان را خرما و ماهی شور تشکیل می‌دهد... هر مردم متشخصی که می‌میرند رسم است که مدت ۴ هفته هر روز بالای سرش عزاداری می‌کنند. بعضی اشخاص هستند که اصلاً حرفه‌شان نوحه خوانی و گریه زاری است. در مقابل اجرت معینی می‌آیند و بالای سر مردگان عزای می‌گیرند و گریه و شیون به راه می‌اندازند» او به بادهای گرم موسمی و گاه کشته‌ای این منطقه نیز اشاره دارد.

گزارش مارکوپولو از چگونگی وضعیت اسماعیلیه در ایران درست یا نادرست سند جالبی درباره این فرقه است. این گزارش دست کم حاصل گفت‌وگوهایی است که در محافل آن روزگار وجود داشته است. او حسن صباح را با عنوان پیر مرد کوهستان خطاب کرده و نام او را علاءالدین برمی‌شمرد. مارکو می‌گوید: «او در وسط دره زیبایی باغ جمللی ایجاد کرده بود که در آن انواع درختان میوه‌های لذیذ و گل‌های معطر یافت

سر می‌بردند. او می‌گوید: «بازرگانان لاتین زبان زیادی به تبریزی می‌آیند». نکته دیگر وجود «ارمنی‌ها، نستوری‌ها، یعقوبی‌ها و گرجی‌ها» در تبریز است. این دقت مارکو برای اروپاییان که از مدت‌ها قبل فقط کلیسای رومی را می‌شناختند قابل توجه است. او همچنین درباره مسلمانان قضاوت تندی دارد و می‌گوید: «به موجب قانونی که پیامبر آورده است، بدرفتاری با غیرمسلمانان و گرفتن مال آنها گناه شمرده نمی‌شود».

وی در راه بازگشت در سال ۱۲۹۴ دوباره به تبریز آمد. در این زمان به وجود صومعه‌ای اشاره کرده و می‌گوید: «در نزدیکی تبریز صومعه خدایسندانه‌ای قرار دارد که اسمش بارساموی مقدس است. راهب بزرگی در کسوت کرملی‌ها با راهب‌های زیادی در این صومعه به سر می‌برد. آنها برای پرهیز از بیکاری و تبلی همواره به یافتن کمرنده‌های پشمی مشغولند... چون این کمریندها درد بدن را برطرف می‌کنند همه مشتاق به دست آوردن آن هستند».

مارکو پس از تبریز از ساوه یاد می‌کند. از طریق حمداله مستوفی خبر داریم که ساوه در آن زمان از ۴۶ دپه تشکیل شده و شهری آباد بود. ساوه همان شهر است که بنا بر گفته‌ها سه مغ، اهل آنجا از جمله اولین کسانی بودند که خبر از تولد حضرت عیسی دادند و برای ملاقات وی به سوی اورشلیم شتافتند. مارکو کنجکوانه به دنبال نشانی از آن می‌گشت. او از مردم درباره زندگی این سه مغ پرسید، اما کسی نبود که در این باره چیزی بداند. در این راستا از قلعه‌ای یاد می‌کند که به قلعه آتش پرستان معروف بود.

این جهانگرد ایران را مرکب از ۸ ایالت می‌داند: ۱- قزوین ۲- کردستان ۳- لرستان ۴- شوشستان ۵- اصفهان ۶- شیراز ۷- شبانکاره ۸- تون و قائن؛ این تقسیم‌بندی با موقعیت جغرافیایی-سیاسی ایران در زمان ایلخانان انطوق دقیقی ندارد. البته ایران در آن زمان واحد سیاسی یکپارچه‌ای نبود و بر خسی نواحی حکومت‌های مستقلی داشتند، ولی از مقایسه با آثاری چون تقویم البلدان ابوالفداء به اهمیت مناطق دیگری چون خوزستان، گیلان، کرمان و... رهنمون می‌شویم. از تجربه‌های تلخ مارکو بر خورد با اهزانان بود. به نظر می‌رسد در مناطق کم جمعیت کویری اهزنی معمول بوده است.

پس از این مارکو درباره شهر یزد سخن می‌راند. به زعم وی پارچه‌های ابریشمی موسوم به «یزدی» نزد بازرگانان شهرت فراوانی داشته و به همه جای دنیا صادر می‌شد. او می‌گوید: «در صورتی که بخواهید از شهر (به سمت کرمان) خارج شوید باید ۸ روز از صحرائی بگذرید که در آن فقط ۳ محل برای اطراق مسافر وجود دارد». وجود نخلستان‌های زیاد و شکارهایی چون بلدرچین و بکب و گورخر نیز در این نواحی برایش جالب توجه بوده است. پس از یزد به کرمان می‌رسد، از نظر او مردم کرمان خوب و آرام هستند.

او کرمان را مرکز سنگ‌های قیمتی و سنگ‌های صنعتی مثل آهن می‌داند. علاوه بر آن عملکرد زنان کرمانی در تولید صنایع دستی از نظر مارکو دور نمانده است. «زنان و دختران با بسوزن گلدوزی‌های زیبایی از ابریشم و طلا با رنگ‌ها و نقشه‌های مختلف درست می‌کنند و در تزیین پرده‌ها و لحاف‌ها و بالش‌های اغنیا به کار می‌برند» او همچنین به چشمه‌های آب گرم متعددی در این ناحیه اشاره می‌کند که امراض پوستی را معالجه می‌کند.

همچنین می‌گوید در کوه‌های این سرزمین

سفرنامه‌ها منابع ارزشمندی برای مطالعات تاریخی است. این آثار جزئیاتی از آداب، عادت‌ها و حیات اجتماعی اقوام گذشته را ثبت کرده‌اند. «سیاحت‌نامه فیثاغورث در ایران» منسوب به فیثاغورث دانشمند برجسته یونان قدیم، «المسالک و الممالک» ابن خردادبه، «سفرنامه ابن فضلان»، «سفرنامه ابودلف»، «سفرنامه ابن حوقل»، «سفرنامه ابن بطوطه»، «سفرنامه کلاویخو» و «سفرنامه مارکوپولو» از جمله سفرنامه‌هایی است که پیش از عهد صفویه نگاشته شده و حاوی اطلاعاتی درباره ایران می‌باشد.

مارکوپولو در سال ۶۵۲ قمری ۱۲۵۴ میلادی در ونیز ایتالیا متولد شد. پدرش «نیکولو پولو» بازرگانی فعال بود که با قسطنطنیه داد و ستد تجاری داشت. در سال ۱۲۶۰ میلادی نیکولو با برادرش مافسو راه مشرق پیش گرفتند تا از سرزمین‌های اصلی تولیدکنندگان کالاهایی از قبیل ابریشم، ادویه، سنگ‌های قیمتی، عاج، پوست‌های مرغوب و جواهر آلات و... دیدن کنند. مسافرت آنان ۹ سال به طول انجامید و به خدمت قویلی‌ای قان فرمانروای مغولی چین رسیدند. آنان در سال ۱۲۷۱ مجدداً از ونیز عازم چین شدند. این بار مارکو و جوان نیز همراه آنان بود. سفر اخیر ۲۴ سال به طول انجامید که ۱۷ سال آن را با احترام و اعتبار نزد خاقان چین سپری کردند و سرانجام در سال ۱۲۹۵ به ونیز بازگشتند. مارکو که اینک ۴۱ سال داشت در پی درگیری‌های ونیز و ژنوا به زندان افتاد. او در زندان با کمک یادداشت‌ها و محفوظاتش خاطرات سفر را برای هم‌بند خود تقریر کرد و سفرنامه خود را به یادگار گذاشت.

توصیفات مارکوپولو از سفرهایش به سایر کاشفان و بازرگانان اروپایی الهام بخشید تا دانش جغرافیایی خود را گسترش داده و در دنیای فانتاز این گذشته‌ها مگویند. کریستف کلمب با الهام از نوشته‌های مارکو اندیشید که امکان دارد با سفر دریایی به سوی غرب، به مشرق زمین برسد. هنگامی که او در سال ۱۴۹۲ در آمریکای شمالی گام نهاد نامه‌هایی از پادشاه اسپانیا به همراه داشت که برای فرمانروای چین نوشته شده بود. او یک نسخه از کتاب مارکوپولو نیز به همراه داشت که حاشیه‌های زیادی بر آن نوشته شده بود.

مارکو در ایران: مارکو در قرن هفتم هجری / سیزدهم میلادی به ایران سفر کرد. تبریز نخستین شهر بزرگ ایران بود که مارکو به آن وارد شد. وی آن را با نام «تاوریز» می‌خواند. شهر تبریز در زمان اباق‌خان (۶۸۰-۶۶۳) یعنی چند سال قبل از ورود مارکوپولو به آنجا مقر اصلی ایلخانان بود. در این زمان با سقوط بغداد و افول رونق آن، تبریز اهمیت بی‌ش از پیش یافته بود. بویژه که جاده تجاری هندوستان به قسطنطنیه در آن ایام از این شهر می‌گذشت. او می‌گوید: «تبریز از چنان موقعیت خوبی برخوردار است که کالای بازرگانی از هندوستان و بغداد و موصل و هرزم و جاهای دیگر به آسانی وارد شهر می‌شود... مردم از راه داد و ستد و پیشه‌وری روزگاری می‌گذرانند و پیشه‌وری عبارت است از پارچه‌سازی به انواع گوناگون، پارچه‌هایی گرانبه‌ها زر و ابریشم بافته می‌شوند. در اینجا سنگ‌ها و مرواریدهای گرانبه‌هایی هم خرید و فروش می‌شود و داد و ستد در شهر بسیار خوب است و بازرگانان مسافر به سودهای کلانی می‌رسند». چنان که پیداست مولفه‌های اقتصادی و تجاری محور توصیفات مارکو را تشکیل می‌دهد. ظاهراً در زمان مارکو اروپایی‌های زیادی در تبریز به

منابع:
● سفرنامه مارکوپولو ترجمه: حبیب‌الله صبحی ● مارکوپولو در ایران: آلفونس گابریل، ترجمه: پرویز جیبی ● سفرهای مارکوپولو: مسری‌ها، ترجمه: فرید جواهر کلام ● سفرنامه مارکوپولو: سیاح جوادان و دربار خاندان مغول، عبدالمحمد آینی، مجله اطلاع‌رسانی و کتابداری، بهار ۱۳۵۲.